

مبانی فقهی نهاد اعاده حیثیت

عبّاسعلی سلطانی*

چکیده

نهاد اعاده حیثیت عبارت است از بازگرداندن اعتبار، آبرو و حقوق سلب شده از بزه دیدگان (کلیه کسانی که دیگران حیثیت آنها را زایل کرده اند) و مجرمین و رفع کلیه محرومیت های حقوقی اجتماعی و آثار ناشی از محکومیت قطعی کیفری پس از اجرای مجازات در مدت معین، از سابقه محکوم علیه به صورتی که در قانون پیش بینی شده است. اعاده حیثیت بر دو گونه است: اعاده حیثیت عام و اعاده حیثیت خاص. گاهی آسیب وارده به حیثیت و تمامیت شخص ناشی از عمل دیگران است؛ نظیر اشتباه و تقصیر قاضی، هتک حرمت (توهین و افترا) قذف و اتهامات واهی (اعاده عام)؛ گاهی نیز لطمه وارده به حیثیت اجتماعی شخص ناشی از عمل خود اوست؛ یعنی مجرم با تعرض به مقررات و قواعد جامعه و احیانا تعدی به تمامیت مادی و معنوی اشخاص دیگر در واقع به شخصیت و آبروی خود لطمه می زند و شأن و جایگاه اجتماعی خویش را مورد تنزل و بی اعتباری قرار می دهد (اعاده خاص). این پژوهش به مبانی شناسی دینی این دو قسم از اعاده حیثیت می پردازد. مبانی مشروعیت اعاده عام، در آیات قرآن، روایات و حکم عقل و بنای عقلا، وجود دارد و مهم ترین بنیان برای مشروعیت اعاده حیثیت خاص، نهاد توبه است.

کلیدواژه: اعاده حیثیت، محکومیت کیفری، خسارات معنوی، فقه جزایی، توبه

* استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد soltani@ferdowsi.um.ac.ir

تاریخ وصول: ۹۰/۶/۱۹ - پذیرش نهایی: ۹۱/۶/۶

درآمد

نظام حقوقی اسلام برای کرامت و حیثیت و حقوق شهروندی انسانها جایگاه بسیار والایی را در نظر گرفته است. آیات و روایات بسیاری، لزوم احترام به انسان و به خصوص مؤمن را از همه چیز حتی کعبه بالاتر دانسته و ریختن آبروی او را از جمله گناهان کبیره بر شمرده و آن را بسان ریختن خون او تلقی کرده است. خداوند انسان مؤمن را وابسته به خود می داند و در آیات بسیاری خود را یار و یاور مؤمن معرفی می کند^۱ که طبیعتاً هتک حرمت او، برابر هتک حرمت خداوند خواهد بود.^۲

درفقه و حقوق کیفری منظور از اعاده حیثیت، بازگرداندن حقوق تضییع شده فرد به سبب وقوع جرم است تا از این رهگذر پس از اعاده حیثیت به تمام شئون و وضع سابق خود نایل شود و جایگاه و موقعیت اجتماعی خود را دوباره به دست آورد.

اعاده حیثیت در لغت

اعاده حیثیت مرکب از دو لفظ "اعاده" و "حیثیت" است. اعاده باز گفتن، بازگرداندن (چیزی به جای خود)، باز آوردن و برگشت. (تاج العروس ۴۳۹/۲؛ العین ۲۱۸/۲-۲۲۰) حیثیت یعنی اعتبار، جهت و آبرو. (فرهنگ فارسی ۵۷۶) اعاده حیثیت: رد کردن حقوق و اعتبارات مجرم که به سبب جرم سلب شده، بدو. (فرهنگ فارسی ۱ / ۲۹۹، ۳۰۰)

در عرف غیر حقوقی وقتی مردم از اعاده حیثیت صحبت می کنند بیشتر به برگشت آبرو و اعتبار شخص توجه دارند. از لحاظ لغوی، حیثیت به معنای آبرو، اعتبار، وضع و قرار آمده و در عرف و عادت عموم، واژه حیثیت مشخص و روشن است و مجموعاً سوابق احترام

۱- آیه ۲۵۷ سوره بقره: * اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا * خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند. یا در آیه ۱۱ سوره محمد می فرماید: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا.

۲- پیامبر(ص) در این حدیثی می فرماید: ان الله خلق المومن من عظمه جلاله و قدرته فمن طعن عليه اورد عليه قوله فقد رد عليه الله، طعن بر مؤمن و رد گفته اش را رد بر خداوند می داند. - حج الوسائل، ج ۸، باب

آمیزی که فرد در ارتباط با دیگر افراد در زندگی، کسب کرده است. این معنا میان همه طبقات و گروه‌های مردم با هر فکر و عقیده کاربرد دارد. در بسیاری موارد به جای حیثیت از واژه شرف استفاده شده است. در موازین اسلامی به اعتبار حیثیت و شرف توجه بسیار شده و برای آن مصونیت قطعی قائل گشتند. (مدنی، ۱۰۲)

اعاده حیثیت در اصطلاح

در هیچ یک از قوانین جزایی مدون و مصوب از طرف مجالس کشور ایران تعریفی از اعاده حیثیت نشده است. اکثر حقوقدانان کم و بیش در تعریف اعاده حیثیت الفاظ و اصطلاحات شبیه به هم را به کار برده اند و بیشتر به اعاده حیثیت به معنای خاص آن یعنی اعاده حیثیت محکومین توجه نموده اند؛ مانند: «اعاده حیثیت رفع آثار جزایی، بازگشت حقوق، به دستور قانونی مبنی بر اینکه به جهت گذشتن مدت معینی از خاتمه اجرای محکومیت، حیثیت فردی و حقوق مدنی و سیاسی محکوم اعاده و سابقه کیفری از سجل جزایی وی حذف می شود» و یا یکی دیگر از حقوقدانان در تعریف اعاده حیثیت می گوید: «بازگشت به اهلیتی که شخص به علتی آن را از دست داده است...» (دایرة المعارف حقوق/۵۹) در این تعاریف همچنان که پیداست اعاده ی حیثیت با نظر داشت به محکوم علیه و بدون نظر به بزه دیده تعریف شده است. از آنجا که در دهه های اخیر علاوه بر محکومین، بزه دیدگان هم مورد توجه قرار گرفته اند، به نظر می رسد باید اعاده حیثیت را این گونه تعریف کرد:

بازگرداندن اعتبار، آبرو و حقوق سلب شده از کسانی که متحمل زیان معنوی شده و رفع کلیه محرومیت های حقوقی اجتماعی و آثار ناشی از محکومیت قطعی کیفری پس از اجرای مجازات در مدت معین، از سابقه محکوم علیه به صورتی که در قانون پیش بینی شده است.

اقسام اعاده حیثیت

۱- اعاده حیثیت عام

گاهی آسیب وارده به حیثیت و تمامیت شخص ناشی از عمل دیگران است؛ یعنی آبرو و عزت و احترام او در اثر تجاوز و تعدی افراد دیگر مورد خدشه قرار می گیرد که در مواردی نظیر اشتباه و تقصیر قاضی، هتک حرمت (توهین و افترا)، قذف و اتهامات واهی، حیثیت شخص زایل می شود. بدیهی است به منظور حفظ کرامت و شخصیت وی این کسر

آبرو و حیثیت باید حتی الامکان از طریق جبران خسارت معنوی و تشفی خاطر زیان دیده و مجنی علیه جبران گردد، که اصول ۳۸، ۳۶، ۳۳، ۳۲، ۲۵، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۳۹، ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸ و ۱۵۷ قانون مجازات اسلامی و مواد ۱۰ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ قانون مسولیت مدنی بر اعاده حیثیت عام تاکید دارند. گرچه این نوع از اعاده حیثیت در حقوق ایران پذیرفته شده است، اما در خصوص نحوه اعاده حیثیت در موارد یاد شده، قوانین ما ساکت است و نقص بسیار فاحشی در این باره وجود دارد. باتوجه به استدلالهای محکم فقهی که در ادامه ارائه می‌شود، اعاده حیثیت این افراد بسیار ضروری است و بایستی قوانین جامعی در این باره تدوین شود.

۲- اعاده حیثیت خاص

گاهی لطمه وارده به حیثیت اجتماعی شخص ناشی از عمل خود اوست؛ یعنی مجرم با تعرض به مقررات و قواعد جامعه و احیاناً تعدی به تمامیت مادی و معنوی اشخاص دیگر در واقع به شخصیت و آبروی خود لطمه می‌زند و شأن و جایگاه اجتماعی خویش را مورد تنزل و بی اعتباری قرار می‌دهد و بارتکاب جرم علاوه بر این که به مجازات اصلی می‌رسد، به عنوان مجازات تبعی، مدتی از حقوق اجتماعی محروم می‌شود، مثلاً مدتی از اشتغال به برخی از مشاغل محروم می‌شود یا از عضویت در کلیه انجمن‌ها و شوراهای محروم می‌گردد. در این باره نیز در قوانین سابق، مواد ۵۷ و ۵۸ ق.م.ع تقریباً تکلیف این نوع از اعاده حیثیت را مشخص کرده بود. اما بعد از انقلاب اسلامی نهاد اعاده حیثیت، جایگاه خاص خود را از دست داد.

البته در سال ۱۳۶۶ قانون گذار قانون تعریف محکومیت‌های موثر کیفری را از تصویب گذراند، اما قانون مذکور به تعیین مجازات‌های تبعی اشاره‌ای نداشت. و این وضع ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۷۷ قانونگذار با الحاق ماده ۶۲ مکرر به قانون مجازات اسلامی تا حدودی به نقایص موجود پایان داد و با تعیین محرومیت‌های اجتماعی ناشی از جرم و تعیین مهلت‌های لازم جهت رفع اثر از آنها جانی تازه به نهاد اعاده حیثیت داد، که در این رابطه نیز این ماده قانونی اگرچه درحالی که اسمی از نهاد اعاده حیثیت نبرده است اما محتوای این ماده تا حدودی دال بر اعاده حیثیت از مجرم است.

مستندات و ادله لزوم اعاده حیثیت

نخست: اعاده حیثیت عام

همان گونه که اشاره گردید، مفهوم اعاده حیثیت عام در جایی به کار می رود که آبرو و حیثیت فرد، از سوی دیگران و به ناحق (بدون ارتکاب جرم و گناهی) مورد هتک قرار گیرد. اینک به ادله مشروعیت چنین اعاده حیثیتی، می پردازیم.

۱- قرآن کریم

از برخی آیات قرآن، مشروعیت و جواز بازگرداندن آبرو و حیثیت فردی که به ناروا مورد هتک قرار گرفته است، قابل استفاده است.

أ. یوسف (ع) خواهان اعاده حیثیت و آبرویش از پادشاه مصر:

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَي رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ
الَّتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ. (یوسف، ۵۰-۵۱)

و پادشاه گفت او را نزد من آورید، پس چون فرستاده شاه نزد وی (یوسف) آمد گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پروردگار من به حيله آنان آگاه است.

وجه استدلال:

۱- وقتی فرستاده شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی خواست مضمول عفو شاهانه شود، بلکه می خواست بی گناهی و پاک دامنی اش ثابت شود و در واقع، یوسف به دنبال اثبات بی گناهی خود بود تا از خود اعاده حیثیت کند. (التبیان، ۱۵۲/۶ تا ۱۵۵)

۲- آزادی به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی گناهی و اعاده حیثیت مهم تر از آزادی است. (ارجع الی ربک فاسأله)

۳- زندانی ای که علی رغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می دهد، پاک است. همانطور که یوسف درخواست رسیدگی مجدد به پرونده خود را نمود و خواستار اعاده حیثیت بود.

۴- دفاع از آبرو و حیثیت واجب است. (ما بال النسوه) (فرهنگ قرآن ص ۶۹)

۵- در مواقع حساس (مانند موقعیت یوسف در برابر پادشاه)، نایبستی به جهت حفظ

آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. (ما بال النسوه) (تفسیر راهنما ۹۴/۶-۹۷)

ب. و آیه شریفه: قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِّي يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ خَاشَ اللَّهُ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. (پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند منزله است خدا ما هیچ بدی از او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی شک او از راست گویان است.

وجه استدلال

«خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می کند. کلمه «حصص» از «حص» یعنی جدا شدن حق از باطل است. (صاحح اللغه ۱۰۳۳/۳ و لسان العرب ۱۵/۷)

از این آیه چنین برداشت می شود که لازم است تا متهم را دعوت کنید که از خود دفاع کند (قال ما خطبک) حتی زلیخا نیز حضور داشت (قالت امراه العزیز).

زنان مصر نه تنها بر خطا کار نبودن یوسف اعتراف کردند (اعتراف زایل کنندگان حیثیت برزوال حیثیت نوعی اعاده حیثیت است) بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند ("من سوء" یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست). (مجمع البیان ۳۹۶/۵ تا ۳۹۹) ج. خدا اعاده کننده آبروی همسر پیامبر (ص):

مسلماً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند، گروهی متشکل و توطئه گرند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است بلکه خیر شما در آن است. بخاطر بیابورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید و آن را کوچک می پنداشتید.

اصل طرح این مسأله در قرآن می تواند دلیلی برای مشروعیت نهاد اعاده حیثیت باشد. با این که علی القاعده می بایست موضوع افک، در خفا باقی می ماند، اما خداوند نه تنها آن را مطرح می کند، که وعده می دهد، این مسأله باعث خیر خواهد شد.

نکته مهم دیگر در ادامه آیه است که خداوند به صورت گزاره استفهام انکاری می فرماید: پس چرا چهار گواه بر این ادعا اقامه نکردند؟^۱ در حقیقت این یک نوع ارائه سازوکار برای چنین موقعیت هایی است. یعنی چنان چه گروهی، آبروی شخصی را ریختند و

۱- لولا جاءوا عليه بأربعة شهداء فإذ لم يأتوا بالشهداء فأولئك عند الله هم الكاذبون [النور ۱۳]

به او تهمتی زدند، در برابر دو کار قرار دارند: یا باید با اقامه گواه، درستی سخن خویش را به اثبات برسانند و یا رسوا شوند و به سزای کردار زشت خود برسند. نتیجه قهری شق دوم، اثبات بی گناهی بزه دیده و اعاده حیثیت از دست رفته او خواهد بود. (التبیان ۴۱۴/۷-۴۱۵؛ مجمع البیان ۲۲۹/۷-۲۳۲؛ المیزان ۸۷/۱۵-۱۰۵)

د. لعان

والذین یرمون أزواجهم ولم یکن لهم شهداء إلا أنفسهم فشهاده أحدهم أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقین* والخامسه أن لعنه الله علیه إن کان من الکاذبین* و یدراً عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله إنه لمن الکاذبین* و الخماسه أن غضب الله علیها إن کان من الصادقین* و لولا فضل الله علیکم و رحمته و أن الله تواب حکیم (نور، ۶ تا ۱۰)

یکی دیگر از آموزه های قرآنی در باب لزوم اعاده حیثیت افراد بی گناه، موضوع لعان است. فقیهان در ذیل مباحث مربوط به انحلال نکاح، به موضوع لعان می پردازند. مستند اصلی آنان همین آیه است. در حقیقت، فرآیند ملاعنه، سازوکاری است برای اثبات بی گناهی فرد؛ البته مرد قاذف در تلاش است تا صدق خود را اثبات کند و زن مقذوفه نیز تلاش می کند تا پاکی خود را به اثبات برساند. (المقنعه ۵۴۲؛ النهایه ۵۲۲؛ شرایع الاسلام ۶۴۹/۳).

هـ لزوم حفظ حیثیت اشخاص و عدم هتک حرمت

الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات و الذین لا یجدون إلا جهدهم فیسخرن منهم سخر الله منهم و لهم عذاب ألیم. (توبه/۷۹)

آنان که از مؤمنان اطاعت کار، در صدقاتشان عیب جوئی می کنند و کسانی را که برای انفاق در راه خدا جز به مقدار ناچیز توانایی خود دسترسی ندارد مسخره می نمایند خداوند آنها را مسخره می کند و کیفر استهزا کنندگان را به آنها می دهد و برای آنها عذابی درد ناک است.

وجه استدلال

در سبب نزول آیه آمده است: رسول خدا(ص) برای کمک به جبهه از مردم، یاری طلبید. توانگران کمکهای شایانی کردند و ناتوانان کمک های اندک داشتند. منافقان کمک توانگران را ریایی دانسته و مورد عیب جوئی و طعن قرار می دادند و کمک بی بضاعت ها را

مسخره می کردند از جمله ابوعقیل با تلاش بسیار، مقداری خرما برای کمک به جبهه نزد پیامبر آورد، منافقان او را نیز مسخره کردند (عیب جویی و مسخره کردن از مصادیق ازاله حیثیت است). (تفسیر العیاشی ۱۰۱/۲؛ التبیان ۲۶۵/۲-۲۶۶؛ مجمع البیان ۹۵/۵-۹۷؛ میزان ۳۵۱/۹ تا ۳۵۴)

این آیه ضمن دفاع از حیثیت و تلاش صادقانه افراد، به کسانی که در پی بی اعتبار ساختن دیگرانند، هشدار می دهد و ایشان را از مجازاتی سخت، برحذر می دارد. در همین خصوص، امام رضا(ع) می فرماید: مراد از مسخره کردن خداوند (سخر الله منهم) آن است که خداوند کیفر استهزای آنان را می دهد (زایل کنندگان حیثیت در آخرت مجازات می شوند). (بحار الانوار ۳/۳۱۹) وجود عذاب الیم اخروی، برای تحریم چنین اعمالی کافی است و از باب «التعزیر لکل عمل محرم» (مجمع الفائده و البرهان ۱۳/۱۷۶؛ کشف الغطاء ۲/۴۲۱)، نظام اسلامی می تواند راه کارهایی را برای تعقیب و مجازات فرد خاطی، پیش بینی کند و در ضمن، آبروی فرد بزه دیده را نیز به او بر گرداند، چرا که کیفر دادن مجرم به تنهایی، برای اعاده حیثیت بر باد رفته بزه دیده کافی به نظر نمی رسد.

به دیگر بیان، حکمت مؤاخذه و کیفر چنین مجرمی، حفظ آبروی اشخاص است؛ پس به طور طبیعی در صورت زوال این حرمت، بایسته است به هر طریقی، از فرد مهتوک، رفع هتک شود.

همچنین واژه «سخر» از سوی خدا می تواند قرینه دیگری بر لزوم اعاده حیثیت بزه دیده تلقی گردد. چرا که اگر خداوند فردی را در دنیا به تمسخر گیرد، قهراً باعث بازگشت حیثیت کسی خواهد شد که او را استهزا کرده است.

و. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ .

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آنها از اینها بهتر باشند و یکدیگر را مورد طعنه و عیب جویی قرار ندهید و به القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید بسیار بد است به کسی بعد از ایمان نام کفر آمیز گزارید و آنان که توبه نکنند ظالم و ستم‌گردند.^۱

۱- آیه ۱۱ سوره حجرات.

مفسران برای این آیات شأن نزولهای مختلفی ذکر کرده اند، از جمله این که:

جمله «لا یسخر قوم من قوم» در باره «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر) نازل شده است که گوشه‌های سنگین بود و وقتی که وارد مسجد می شد در کنار پیامبر جایی برای او باز می کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراقیت پیدا کرده و در جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می شکافت و می گفت جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید و او گفت همین جا بنشین و او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت ثابت به آن مرد گفت کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلان کس هستم، ثابت گفت فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در زمان جاهلیت نام می بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را به زیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این کارهای زشت نهی کرد. و گفته اند «و لا نساء من نساء» درباره ام سلمه نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، و به خاطر کوه تاهی قدش مسخره می کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل بازداشت. (التبیان ۳۴۷/۹ تا ۳۵۰: مجمع البیان ۲۲۷/۹)

این آیه نظیر آیات دیگری از قرآن کریم، ضمن نهی از برخی گناهان و جرایمی که منجر به هتک حرمت دیگران می گردد، ارتکاب چنین جرایمی را موجب فسق می داند.

دو قرینه در این آیه برای اثبات جایگاه نهاد «اعاده حیثیت» وجود دارد:

نخست: به کارگیری واژه فسوق در آیه، مؤید این موضوع است که افرادی که آبروی دیگران را به هر طریقی خدشه دار می کنند، باید در جامعه به عنوان فاسق و بدکردار، معرفی شوند تا ضمن آن که دیگران از شر آنان محافظ بمانند، بزه دیدگان هم به نوعی، اعاده حیثیت گردند.

دوم: در پایان آیه فرموده است: چنان چه افراد بزه کار پس از انجام بزه خویش، توبه نکنند، ستمگر خواهند بود. همان گونه که می دانیم، یکی از مراتب و درجات توبه، برطرف کردن آثار گناه و جرم است. (میزان الحکمه ۳۴۲/۱) بنابراین، فردی که آبروی شخصی را ریخته است، زمانی به توبه نصوح و واقعی موفق می گردد که آبروی از دست رفته او را باز گرداند.

ز. لزوم اعاده حیثیت در قذف

وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَّانِينَ جَلْدَهُ وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ .

کسانی که زنان پاک دامن را متهم می کنند پس چهار شاهد بر مدعی خود نمی آورند آنان را هشتاد تازیانه بزیند و آنها همان فاسقانند.

وجه استدلال و کیفیت جنبه حق الهی و حق الناسی در حد قذف

فقه‌های امامیه معتقدند که حد قذف، هم جنبه حق الهی و هم جنبه حق الناسی دارد، اما جنبه حق الناسی آن غالب است. (المهذب البارع ۵ / ۶۵) خواه قبل از مطالبه و مراجعه به حاکم شرع باشد، خواه بعد از آن باشد. (فقه الحدود و التعزیرات ۴۹۸)

بنابراین می توان گفت که حد قذف حق الناس محض نیست بلکه ویژگی هایی دارد که مشابه حق الله است. یکی از این موارد، عدم سقوط حد قذف با اباحه آن است؛ یعنی اگر شخصی به دیگری اذن دهد که او را قذف کند و آن چه را که در شرع، موجب حد قذف می شود، برای او مباح گرداند، و او هم این کار را بکند و قذف صورت گیرد، حد قذف از قذف کننده برداشته نمی شود؛ یعنی مباح کردن قذف، مانع تعلق حد به او نمی شود و او مانند کسی است که اصلاً اباحه ای برای او صورت نگرفته است. ظاهراً آن چه که موجب تعزیر می شود نیز چنین است. (مجمع الفائده و البرهان ۱۸۲/۱۳)

دلیل عدم سقوط حد در این جا، عموم ادله حدود و عدم حصول اباحه است زیرا قذف، حق الناس محض نیست، بلکه در آن حق الله هم وجود دارد و خدا دوست ندارد که حرمت مسلمانی شکسته شود و به این عمل راضی نیست، حتی اگر خود شخص، راضی باشد. (همان ۱۸۳ / ۱۳)

افزون براین حد قذف، در مورد برده ها نصف می شود و این دلالت می کند بر این که حق الله است زیرا در حقوق الناس، تخفیفی برای برده در نظر گرفته نشده است. اما جنبه های حق الناسی آن، عبارتند از:

- ۱- سقوط حد، با بخشیدن صاحب حق ۲- انتقال این حق با ارث ۳- توقف آن بر مطالبه صاحب حق (یعنی حاکم قبل از مطالبه، هر چند به آن علم داشته باشد، نمی تواند به آن رسیدگی کند). ۴- جواز اسقاط آن، پس از اثبات نزد حاکم. (المهذب البارع ۵ / ۶۶)
- در باره حق گذشت متضرر از جرم در حد قذف، روایاتی وجود دارد، از جمله از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند: «...لیس له حد بعد العفو» (وسائل الشیعه ۱۸ / ۳۳۱) بعد از گذشت مقذوف، بر قاذف حد نیست.

از نظر حقوقی قبل از انقلاب اسلامی ایران، جرمی مستقل تحت عنوان «قذف» در قوانین و مقررات جزایی پیش بینی نشده بود. جرم مزبور در آن زمان، از مصادیق جرم «افترا» محسوب شده و همان مجازات را داشت.

بعد از انقلاب اسلامی، قانونگذار، با الهام از منابع معتبر فقهی، جرم قذف و احکام مربوط به آن را ابتدا در مواد ۱۶۹ تا ۱۹۵ قانون حدود و قصاص، مصوب ۱۳۶۱ و سپس در مواد ۱۳۱ تا ۱۶۴ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰، بدون تغییر در نحوه گذشت و آثار مربوط به آن پیش بینی کرد. به موجب مواد مزبور، تعقیب مجرم (قذف کننده) با شکایت متضرر از جرم (قذف شده)، شروع شده و با گذشت او نیز در هر یک از مراحل تعقیب، دادرسی، حکم و اجرای حد متوقف می شود؛ بدین معنا که زیان دیده در هر یک از مراحل یاد شده گذشت نماید، تعقیب و مجازات مجرم در همان مرحله متوقف خواهد گردید. (جرائم قابل گذشت ۱۷۸)

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در ماده ۱۳۹، جرم قذف را به این تعبیر تعریف کرده است: «قذف، نسبت دادن زنا یا لواط است نسبت به دیگری» تبصره ۱ ماده ۱۴۰ این قانون مقرر می دارد: «اجرای حد قذف منوط به مطالبه مقذوف است.» ماده ۱۶۱ نیز بر قابل گذشت بودن حد قذف تصریح کرده و در صدر ماده و بند ۳ آن می گوید: «حد قذف...ساقط می شود... هر گاه قذف شونده یا همه ورثه او قذف کننده را عفو نمایند.» به این ترتیب، از منظر فقهی و حقوقی نه تنها این گونه افراد، تحت مجازات شدید قرار می گیرند، بلکه در دراز مدت نیز سخن و شهادتشان از اعتبار می افتد تا نتوانند دوباره حیثیت پاکان را لکه دار کنند.

این سخت گیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد پاکدامن قائل شده حکایت می کند. در حدیثی از امام صادق می خوانیم: «اذا اتهم المومن اخاه انما الايمان من قلبه كما ينماث الملح في الماء:» هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند آب شدن نمک در آب.» (بحار الانوار ۱۹۸/۷۲)

ح. جواز اعاده حیثیت

۱- لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا .
 خداوند دوست ندارد که کسی با سخنان خود بدی های دیگران را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. (نساء، ۱۴۸)

وجه استدلال

در این آیه به بخشی از دستورات اخلاقی اسلام اشاره شده، نخست می فرماید: خدا دوست نمی دارد که بد گویی شود یا عیوب و اعمال زشت دیگران با سخن برملا شود. (لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ)

زیرا همان گونه که خداوند، ستّار العیوب است، دوست ندارد که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آنها را ببرند. بعلاوه می دانیم هر انسانی نقاط ضعف پنهانی دارد که اگر بنا شود اظهار شود، یک نوع روح بدبینی بر جامعه سایه می افکند و همکاری آنها را با یکدیگر مشکل می سازد؛ بنابراین برای حفظ و استحکام پیوندهای اجتماعی و هم به خاطر رعایت جهات انسانی، لازم است بدون در نظر گرفتن یک هدف صحیح، اسرار دیگران فاش نشود. (التبیین ۳/۳۷۰ تا ۳۷۳)

منظور از کلمه سوء هرگونه بدی و زشتی است و منظور از (جهر من القول) هر گونه ابراز و اظهار لفظی است، خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا نفرین یا مذمت یا غیبت؛ به همین جهت از جمله آیاتی که در بحث تحریم غیبت به آن استدلال شده همین آیه است ولی مفهوم آیه منحصر به غیبت نیست. (المیزان ۵/۱۲۳ تا ۱۲۶)

سپس به بعضی از امور که مجوز این گونه پرده دری ها است اشاره کرده (مگر کسی که مظلوم واقع شده) چنین افرادی برای دفاع از خویشتن از ظلم ظالم حق دارند اقدام به شکایت و یا از مظلوم و ستمگری ها آشکار مذمت و انتقاد و غیبت نمایند و تا حق خود را نگیرند و دفع ستم نمایند از پای ننشینند. (می توان گفت که این آیه، اعاده حیثیت را جایز اعلام کرده است.)

در حقیقت ذکر این استثناء، به خاطر این است که حکم اخلاقی فوق مورد سوء استفاده ظالمان قرار نگیرد یا بهانه ای برای تن در دادن به ستم نگردد.

ط. هتک آبرو موجب گرفتار شدن به لعن و تباهی در آخرت

۱- قرآن کریم

- إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند از رحمت الهی در دنیا و آخرت به دوراند. (نور، ۲۳)؛ در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می گردد. «محصنات» (زنان پاکدامن) «غافلات» (دور از آلودگی) و «مومنات» (زنان با ایمان) و به این ترتیب نشان می دهد تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد ظالمانه و ناجوانمردانه است. (مجمع البیان ۲۳۳/۷)؛ از تعبیر «لعنوا فی الدنیا» به خوبی می توان مشروعیت اعاده حیثیت را برداشت کرد چرا که منطوق آیه صراحتاً اعلام می دارد که چنین افرادی، باید در دنیا نیز از رحمت الهی و دایره حرمت اجتماعی خارج گردند. طبیعتاً وقتی فردی که دیگران را آماج صدمات معنوی قرار داده است، مورد طعن و لعن اجتماعی قرار گیرد، فرد آسیب دیده به همان اندازه، آبروی از دست رفته خویش را باز می یابد.

۲- روایات

در باب وجوب احترام مؤمن و سترگی جایگاه او، روایات در حد تواترند اما در بیان استفاده نهاد «اعاده حیثیت» از این گونه روایات باید گفت:

به طور قطع، ملاک و مناط در این روایات، بلندی و اهمیت شأن و جایگاه مؤمن است و از همین رهگذر، سب و تهمت و غیبت و . . . او، تحریم شده است. بنا براین به حکم تلازم عقلانی می توان برداشت کرد که در صورت، خدشه دار شدن این شأن و مقام، جبران و بازگرداندن آن، بایسته می باشد.

در روایتی امام باقر(ع) از پیامبر(ص) نقل می فرماید که: سباب المؤمن فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه معصیه و حرمة ماله کحرمة دمه. (وسائل الشیعه ۵۹۹/۸)

هر چند فقها از این روایت قاعده احترام را در امور مالی، استفاده کرده اند، اما می توان به لحاظ وحدت سیاق، لزوم جبران خسارات معنوی وارد شده بر افراد را نیز این روایت، برداشت کرد. همچنین در روایات بی شماری، بر لزوم جبران حق الناس در دنیا، تأکید شده است. ضرر و خسارت به کسی رساندن یا آبروی شخصی را ریختن، حق الناس است و تا حق الناس جبران نشود، فرد در پیشگاه الهی، معذور نخواهد بود. (میزان الحکمه ۳۴۳/۱)

۳- دلیل عقل

عقل عملی به طور قطع، حکم می کند که برگرداندن آبروی ریخته شده فرد، از سوی بزه کار، مستحسن است و بر اساس قاعده ملازمه، شرعاً هم واجب خواهد بود.

۴- سیره عقلا

بنای عقلای جمیع ملل و نحل در تمام اعصار و امصار بر آن است که اگر به کسی ضرر و زبانی از ناحیه ی دیگری وارد شود این ضرر و زیان بایستی جبران گردد، چرا که این، ظلم آشکار است و نه تنها عقل بلکه طبع و وجدان انسان آن را نمی پذیرد و از طرفی، شارع مقدس خود با عقلا متحد المسلك است بلکه خود رئیس عقلا است و ردع و منعی هم در این باره از طرف شارع وجود ندارد همین عدم ردع، دلیل بر امضا و تأیید شارع است. زیرا بنای مذکور در مرئی و منظر شارع مقدس بوده است و با این همه شارع هیچ گونه اظهار نظری نکرده است؛ در واقع اگر شارع راه دیگری داشت آن را بیان می کرد. در بحث اعاده حیثیت هم، زوال حیثیت یک نوع ضرر و زبانی است که به عرض اشخاص وارد می شود و از دیدگاه عقلا این ضرر و زیان بایستی با اعاده حیثیت شخص جبران گردد.

۵- قاعده لاضرر

۱- عن ابن عباس (ره) قال: قال رسول الله: لا ضرر و لا ضرار: ابن عباس (ره) گفت: رسول اکرم (ص) فرمودند زیان و ضرر رسانیدن در اسلام نیست. (کنز العمال ۴ / ۵۹)

۲ - قال رسول الله: لا ضرر و لا ضرار من ضارّ ضارّه الله و من شاقّ شاقّ الله علیه: رسول خدا فرمود: زیان و ضرر رساندن در اسلام نیست؛ هر کس زبانی رساند خدایش زیان می رساند و هر که دشواری و مشقت ایجاد کند خدا بر او دشواری و مشقت ایجاد می کند. (میزان الحکمه ۶۲ / ۲ / ۱۷۰۰)

روایت لاضرر در روایات شیعه و سنی به طور متواتر موجود است. کلینی (ره) در کتاب کافی این حدیث را از ابن بکیر از زراره از ابی جعفر (ع)، پس از بیان جریان انصاری و سمره بن جندب، نقل می کند که حضرت فرمود: پیامبر اکرم پس از این که سمره بن جندب از قبول اجازه سر باز زد، پیشنهاد حضرت را برای فروش درخت و شفاعت در قیامت هم رد کرد، رسول اکرم به انصاری گفت: برو درخت را از ریشه در آور و نزد وی بینداز که اسلام دین ضرری نیست و قانون آسمانی آن، اجازه ضرر زدن ابتدایی و انتقامی نمی دهد. (وسائل الشیعه ۸۸/۳؛ الايضاح ۵۴۲ تا ۵۴۴).

استنباط لزوم جبران حیثیت بر باد رفته فرد از قاعده مزبور، متوقف بر اثبات سه امر است: نخست آنکه مفهوم ضرر، شامل خسارات معنوی نیز بگردد. دوم اینکه، قاعده لاضرر اثبات حکم نماید. سوم آنکه قاعده بتواند امور عدمی را نیز در بر گیرد.

اما امر نخست: پر واضح است که از نظر لغوی، ضرر بر صدمات روحی و معنوی نیز اطلاق می شود چرا که یکی از معانی ضرر در لغت، سوء حال است. (قاموس المحيط ۷۵/۲) همچنین بسیاری از فقیهان نیز تصریح کرده اند که ضرر، امور معنوی را نیز در بر می گیرد؛ میرزای نائینی می نویسد "ضرر عبارت است از فوت آنچه که انسان آن را دارد خواه نفس باشد یا آبرو یا مال و یا اعضا ... اگر آبروی انسان هتک شود می گویند متضرر شده است." (منیه الطالب، ۳/۳۷۸) افزون بر این، اصل تشریح این قاعده در مورد یک ضرر معنوی صورت پذیرفت آن گاه که ورود گناه و بی گناه و بدون اجازه سمره به منزل مرد انصاری باعث آزرده گی خاطر و سلب آسایش و امنیت وی شد و او را به دادخواهی واداشت. سلب امنیت روانی و آسایش، خود یک ضرر معنوی است.

اما امر دوم مبنی بر اینکه آیا قاعده لاضرر اثبات حکم می کند یا نه بستگی به نوع تفسیر ما از قاعده لاضرر دارد. در تفسیر این قاعده اختلاف نظر وجود دارد:

۱. نفی حکم ضرری: یعنی شارع، حکمی که سبب ورود ضرر به دیگران شود، وضع نمی کند. "واژه لا" در این دیدگاه، در معنای نفی جنس به کار رفته است. (فرائد الاصول ۱۷۲؛ رساله لا ضرر ۴۳).

۲. مفاد قاعده لاضرر نفی حکم به لسان نفی موضوع است. (کفایه الاصول ۱۶۷/۲)

۳. مفاد لاضرر نهی از اضرار به دیگران است از باب نهی تشریحی. (رساله لاضرر

(۲۵)

۴. مراد از قاعده لاضرر نفی ضرر جبران نشده است. (عوائد الایام ۱۸)

۵. نهی سلطانی: به این معنا که پیامبر اکرم (ص) در مقام حاکم جامعه اسلامی، مردم تحت امر خود را از ایراد خسارت و ضرر به یکدیگر منع فرموده است. (المکاسب ۵۰/۱)

۶. در بررسی نظرات مذکور در فوق می توان گفت از آنجا که حدیث لاضرر یک جمله اسمیه است و در جمله اسمیه معنای لا، نفی است نه نهی و تا زمانی که استعمال حقیقی ممکن باشد نباید معنای مجازی را اخذ نمود، قاعده لاضرر دلالت بر نهی ندارد و در نتیجه، نظریه سوم و پنجم که مبتنی بر معنای نهی است، صحیح نمی باشد. نظریه ضرر جبران نشده نیز درست نیست، زیرا لا در حدیث لاضرر به معنای نفی که معنای حقیقی است استعمال شده است و این سخن وقتی درست است که ضرر در خارج حقیقتاً از طرف ضرر زندگان تدارک شده باشد، تا آنگاه بگوییم ضرر غیر متدارک، در خارج نیست، نه اینکه از حکم شارع به وجوب تدارک ضرر، نتیجه بگیریم که در خارج ضرر غیر متدارک نیست. اما نظریه نفی حکم ضرری، فارغ از اشکال های مذکور در فوق است.

اما امر سوم آن است که قاعده لا ضرر در صورتی می تواند موجب اثبات ضمان در خسارات معنوی نیز بشود. چه آن که فقها در این که قاعده لا ضرر، شامل عدمیات نیز می گردد، اختلاف نظر دارند.

عده ای به پیروی از شیخ انصاری معتقدند قاعده لا ضرر، اثبات ضمان نمی کند چون نقش لا ضرر این است که حکمی را بر دارد نه این که حکمی را اثبات کند. (رساله لا ضرر ۳۷۴) در مقابل، افرادی چون صاحب ریاض با این نظر موافق نیستند و بر این باورند که قاعده لا ضرر، توانایی ایجاد حکم را نیز دارد. (ریاض المسائل ۳۰۲/۲)

به نظر می رسد، مدعای صاحب ریاض اقرب به صواب باشد چرا که «نمی توان باور کرد که دایره قاعده لا ضرر، محدود به رفع احکام و افعال خاص وجودی باشد و نسبت به مواردی که خلاء قانونی، موجب ورود زیان و خسارت می گردد، نقشی ایفا نکند... چرا که محیط تشریح و قانونگذاری به جمیع شئون، محیط حکومت شرع مقدس است. نکته قابل توجه این که به موجب یکی از احادیثی که نقل شد، رسول الله(ص) هنگام وضع حق شفعه برای شفیع، جمله لا ضرر و لا ضرار را متذکر شدند و ناگفته پیداست که در این مورد، وضع و جعل حق شده و به هیچ وجه، رفعی صورت نگرفته است.» (قواعد فقه مدنی ۱۶۰/۲)

حال در بحث اعاده حیثیت اگر به حیثیت کسی تعرض شود و آبروی شخص زایل گردد؛ اچنانچه حیثیت چنین شخصی به او بازگردانده نشود، در واقع ضرری است که بر او وارد شده و اگر ضرری وارد شد بایستی جبران شود، و در این بحث زوال آبروی شخص ضرر حیثیتی است که حکم به چنین ضرری اصلاً تصور نمی شود و اگر ضرری وارد شد بایستی جبران شود و جبران آن فقط با اعاده حیثیت امکان پذیر است. (القواعد الفقهیه ۱۹۷/۱)

۶- قواعد باب ضمان

فقهای امامیه معمولاً برای اثبات ضمان در امور مالی، به سه قاعده: ضمان ید، اتلاف و تسبیب، تمسک می جویند. هر چند آنجا این پرسش را مطرح می کنند که آیا این قواعد شامل منافع و حقوق نیز می گردد یا خیر ولی هیچ کجا به این قواعد برای اثبات ضمان معنوی، تمسک نکرده اند. به نظر می رسد لسان اکثر مستندات این قواعد، آبی از جریان در غیر امور مالی است و گسترش آن به امور غیر مالی، نیاز به توجیه دارد. مهم ترین ادله قواعد ضمان ید، اتلاف و تسبیب عبارتند از: علی الید ما اخذت حتی تؤدیه (مستدرک الوسائل ۸۸/۱۷)؛ من اتلف مال الغير فهو له ضامن (وسائل الشیعه ۶۱۰/۸)؛ کل شیء یضر بطریق

المسلمین فصاحبه ضامن(همان ۱۸۱/۱۹). همان گونه که از ظهور این روایات پیداست سخن در باره مال است. البته با دو توجیه می توان لسان این روایات را توسعه داد: ا. مال را به معنای عامی بگیریم که شامل امور معنوی مانند آبرو و حیثیت هم بشود چرا که غالب افراد حاضرند برای حفظ آبروی خویش، هزینه مالی کنند و المال ما بیذل بازائه المال(قواعد فقه مدنی ۱۱۱). ب. امکان دارد که با کمک قیاس اولویت، ضمان را در امور غیر مالی نیز جاری کرد. به عنوان نمونه، قاعده اتلاف که فرد را در برابر از بین بردن اموال دیگران، مسئول می شناسد، به کمک ادله دیگری مانند روایاتی که عرض و آبروی مؤمن را همانند مال او و بلکه بالاتر از آن می شمارند^۱، توانایی اثبات مسئولیت معنوی را برای فرد دارند. افزون بر این، برخی از ادله خاص مانند آیه " فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم" (بقره/۱۹۰)، با اطلاقشان، جواز اعاده حیثیت فرد را در بر می گیرند. تاکنون بحث دراعاده حیثیت به معنای عام بود.

اعاده حیثیت خاص

منظور از اعاده حیثیت خاص این است که هر گاه زوال حیثیت شخص ناشی از عمل خود آن شخص باشد، یعنی شخص با ارتکاب جرمی باعث شود که آبرو و اعتباری که در جامعه دارد از بین برود(پس از تحمل مجازات توسط مجرم) می بایست فرد مجرم بوسیله ترمیم حیثیتش به اجتماع بازگردانده شود، چرا که عدم بازگشت مجرم به اجتماع، آثار سوئی دارد که نه تنها بر شخص مجرم بلکه بر خانواده او و اجتماع بر جای می گذارد .

اعاده حیثیت خاص دارای مبانی جامعه شناختی، جرم شناختی و روان شناختی است که در جای خود بدان پرداخته اند. اما نگاه ما در این قسمت به مبانی دینی اعاده حیثیت خاص است یعنی بنیان ها و اصولی برگرفته از اسلام که لزوم بازگرداندن اعتبار از دست رفته شخص مجرم و گنهگار را ثابت می کنند.

نظر به این که مهم ترین اصل و نهادی که از منظر دینی، به فرد بزه کار اجازه می دهد تحت شرایطی به دامن جامعه باز گردد، نهاد توبه می باشد و از سویی، آیات و روایات فراوانی در مشروعیت اصل توبه، وارد شده است، بحث را در این قسمت به جای تقسیم بندی به چهار قسم منابع اربعه، تحت عنوان « نهاد توبه» ذکر می شود.

۱- قبلاً به پاره ای از آنها اشاره شد.

نهاد توبه (مبنای شرعی اعاده حیثیت خاص)

در میان آموزه های دینی و بنیاد های فقه جزایی اسلام، «توبه» به جهت نقش مهمی که در بازگشت گناهکاران نادم به موقعیت قبل از ارتکاب گناه و جرم دارد، از قرابت های قابل توجهی با نهاد اعاده حیثیت در حقوق وضعی، برخوردار است. برخی بر این اعتقادند که در مجازات، سزا دهی، هدف مطلق نیست (حقوق جزای عمومی ۱۸۱/۱ تا ۱۸۸) بلکه مجازات ها و واکنش هایی که جامعه در مقابل بزهکار نشان می دهد، باید به گونه ای مقرر گردد که با اصلاح و باز پروری مجرم، او را با قواعد و ضوابط اجتماعی آشتی دهد، و در چنین صورتی است که این افراد رمیده از اجتماع به آغوش زندگی سالم اجتماعی باز خواهد گشت و بدین ترتیب از تکرار جرم و افزایش بزهکاری جلوگیری به عمل می آید؛ نهاد اعاده حیثیت نیز در همین راستا به محض اطمینان از تنبیه و ندامت مجرم در صدد زدودن مجازاتهای تبعی و آثار محکومیت او بر می آید تا بازگشت او به زندگی مسالمت جویانه اش هموار گردد.

در حقوق کیفری اسلام نیز به دنبال ندامت و پشیمانی شخص مجرم و گناهکار با تاسیس نهاد توبه، اسباب بازگشت وی به زندگی سالم اجتماعی فراهم گشته است. اسلام با صرف نظر کردن از مجازات شخص تائب، در واقع موید این آموزه جرم شناسی است که هدف از مجازات مجرم، تنبیه و باز پروری اوست و لذا در صورت احراز ندامت و قصد رجعت به زندگی عادی از جرم و معصیت، اعمال مجازات وی خالی از فایده مدنی و ثمر بخشی است و لذا عملاً اجرای آن منتفی می گردد تا باز گشتش به زندگی اجتماعی هموارتر صورت گیرد.

معنا و مبنای توبه در اسلام

توبه در لغت از ماده توب به معنی رجوع، یعنی بازگشت است و در اصطلاح، ندامت و پشیمانی از گناه است به نحوی که فرد گنهکار پس انجام گناه به شدت از کرده خود پشیمان شده و تصمیم قطعی بر ترک آن گناه برای همیشه می گیرد. خداوند در قرآن کریم و آیات متعدد خود مردم را به توبه تشویق می کند و توبه کنندگان را با مطهرین یکسان قرار می دهد: ان الله يحب التوابین و يحب المطهرین، (توبه / ۱۰۸) و در اهمیت آن همین بس که یکی از سوره های قرآن به نام توبه نام گذاری شده است. و واژه توبه و مشتقات آن ۹۲ بار در قرآن ذکر شده است.

همچنین در روایات صادره از معصومین، به توبه و اثرات آن بسیار سفارش شده است.

خداوند متعال در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره نساء می فرماید:

وَالَّذِينَ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا- إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا: هر کس از مسلمانان عمل ناشایسته مرتکب شوند چه زن و چه مرد، آنها را به سرزنش و توبیخ بیازارید و چنانچه توبه کردند دیگر معترض آنان نشوید که خدا توبه خلق را می پذیرد و نسبت به آنان مهربان است. به تحقیق، خدا توبه کسانی را می پذیرد که عمل ناشایست را از روی نادانی مرتکب شوند و پس از آنکه زشتی آن عمل را دانستند بزودی توبه کنند پس خدا آنان را می بخشد. در سوره مائده آیه ۳۴ پس از بیان مجازات محارب چنین می فرماید: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، مگر آنان که پیش از آنکه بر آنها دست یابید توبه کنند پس بدانید خدا بخشنده و مهربان است.

و یا در آیه ۳۹ همین سوره در باب توبه سارق می فرماید: فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، پس کسی که بعد از ستمی که روا داشته توبه کرد و کار خود را اصلاح نمود از آن پس خداوند او را خواهد بخشید. توبه شخص قاذف نیز برغم اینکه خداوند پیرو مجازات او، حق ادای شهادت را از وی برای همیشه سلب می کند باز هم توبه را به عنوان زایل کننده این مجازات و محرومیت های ناشی از آن می آورد: وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (آیات ۵ و ۴ سوره نور)

و آنان که به زنان با عفت مومنه نسبت زنا دهند آنگاه ۴ شاهد (عادل) بر دعوی خود نیاورند، آنان را بر ۸۰ ضربه تازیانه کیفر دهید و دیگر هرگز شهادت آنان را نپذیرید که مردمی فاسق و نادرستند مگر آنها که بعداً توبه کردند و در مقام اصلاح خویش بر آمدند در این صورت خداوند البته بسیار آمرزنده و مهربان است.

علاوه بر این آیات می توان به آیات ۱۱۹ از سوره نحل آیه ۱۵۲ سوره اعراف و آیه ۱۱۲ سوره توبه نیز اشاره کرد، که جملگی در پذیرش توبه و و بخشش توبه کنندگان آمده اند؛ فی الجملة از آیات مذکور چنین بر می آید که خداوند حتی سنگین ترین مجازات هارا نیز با توبه مجرمین که البته منوط به ندامت و اصلاح رفتارشان می باشد از آنها برداشته است. و ظاهراً علاوه بر پشیمانی و ندامت، تلاش در جهت اصلاح اعمال و رفتار آنها نیز

همواره مورد توجه حضرت باری تعالی است؛ در همین راستا روایات متعددی نیز از ائمه معصومین (ع) نیز می توان یافت که در تبیین مفهوم و مبانی توبه نقش زیادی دارند: حدیث معروف (التائب من الذنب کمن لا ذنب له) که امام رضا (ع) نیز از نبی اکرم (ص) اسلام نقل می کنند توبه را چنان نهادی معرفی می کند که موجب زایل شدن محکومیت و کلیه آثار و تبعات ناشی از آن می گردد و بسان افراد غیرمجرم با تائبین برخورد می شود. (بحارالانوار ۶/ ۲۱)

روایت دیگری از امام باقر(ع) یا امام صادق(ع) که می فرماید: فی رجل سرق او شرب الخمر او زنی فلم یعلم بذلک منه و لم یؤخذ حتی تاب و صلح، فقال : اذا صلح وعرف منه امر جمیل لم یقم علیه الحد، در باره مردی که دزدی کند یا شراب بخورد یا زنا کند و کسی از آن مطلع نشود و دستگیر هم نگردد تا اینکه توبه کند و اصلاح شود فرمودند: وقتی اصلاح شود و کار پسندیده ای از او دانسته شود (دیده شود) دیگر حد بر او جاری نیست. (وسائل الشیعه ۲۴۹/۷) شهید ثانی بر این اعتقاد است که وقتی مجازات اخروی با توبه ساقط می شود به طریق اولی مجازات های دنیوی و آثار و تبعات این جهان نیز ساقط می گردد. (مسالک الافهام ۳۵۸/۱۴)

اما همان طور که گفتیم دلیل ذلیل کنندگی مجازات و آثار آن از جانب توبه، تنبیه و ندامت واقعی و عزم جزم مجرم بر اصلاح و پیرایش خود از سیئات و اعمال مجرمانه و انجام اعمال صالح و پسندیده بود. حال اگر احراز گردد که چنین مقاصدی در انجام توبه دنبال نمی شود این توبه غیر واقعی بوده و هیچ گونه اثری از امحای مجازات ها ندارد. بر همین اساس زمان انجام توبه از اهمیت زیادی برخوردار است و بسته به اینکه قبل از کشف یا اثبات جرم باشد یا بعد از آن، تاثیر توبه در مجازات متفاوت خواهد بود که نظر به اهمیت آن در ادامه بدان می پردازیم.

زمان انجام توبه

اگر مرتکب ، قبل از اثبات جرم در نزد قاضی چه از طریق اقرار و چه از طریق شهادت شهود توبه کند، نظر مشهور فقهای امامیه بر آن است که مجازات ساقط می شود الا در توبه محارب که نظر مشهور بر آن است که متهم باید قبل از دستگیری توبه نماید نه بعد از آن و دلیل آن نص صریح قرآن است: (آیات ۳۳ و ۳۴ سوره مائده) همچنین آیه ۱۶ سوره نساء در مورد توبه زن و مرد زناکار و آیه ۴۳ سوره مائده در مورد توبه سارق است؛ گرچه توبه

در جرایم مشمول حد پس از محکومیت، در اجرای مجازات‌ها تاثیر نمی‌گذارد اما اثرات آن یا مربوط به پیش از اثبات جرم می‌باشد یا پس از آن. در هر دو حالت، موجد آثار و تبعات خاص می‌گردد:

أ. توبه بعد از اقرار به جرم

اگر مرتکب پس از اقرار به جرم در نزد حاکم شرع توبه نماید. نظر مشهور فقها بر آن است که امام مخیر است مجرم را عفو کند یا حد الهی را جاری سازد. (همان، ۳۵۹) البته چنین توبه‌ای موجب سقوط مجازات نیست بکه فقط اختیار عفو را به حاکم می‌دهد.

ب. توبه بعد از شهادت شهود

نظر مشهور فقها بر آن است که اگر جرم با شهادت شهود ثابت شود و شخص پس از آن توبه نماید امام اختیار عفو مجرم را ندارد و باید حد الهی را جاری کند. نظر مشهور بر اساس روایات بسیاری است که در این خصوص وارد شده است (وسائل الشیعه ۳۷/۲۸)، ولی عده‌ای دیگر از فقها معتقدند توبه بعد از اثبات به وسیله شهادت شهود نیز توسط امام قابل عفو است. شیخ مفید در این مورد به اصالت برائت، عدم ثبوت حد بر ذمه کس به دلیل استصحاب و اولویت سقوط عذاب دنیا از عقاب اخروی استدلال کرده‌اند. (المبسوط ۵۳/۸) ولی این نظریه مخدوش است و اجتهاد در مقابل نص می‌باشد. (دیدگاه‌های حقوقی ۱۹) البته در مورد توبه محارب آیه صراحت دارد که محارب باید قبل از دستگیری توبه کند نه بعد از آن، زیرا توبه‌ای که بعد از دستگیری انجام می‌شود غالباً نه از روی خوف از خدا بلکه به خاطر ترس از مجازات است که توبه حقیقی نیست ولی در مورد سایر جرایم مثل زنا یا شرب خمر و... آنچنان که آیات صراحت دارند تا پیش از ثبوت جرم می‌تواند توبه کند، اگر چه به عنوان مظنون دستگیر شده باشد که در مورد قبل از دستگیری محارب که آیه شریفه صراحت دارد باید گفت دستگیری بدین معناست که محاربین در وضعیتی قرار بگیرند که امکان گریز از چنگال عدالت نباشد نه اینکه حتماً دستبند بر دست‌ها زده شود.

توبه در قانون مجازات اسلامی

توبه به عنوان عامل سقوط پاره‌ای از مجازات‌های حدی در مواد ۷۲ و ۸۱ در باب حد زنا، مواد ۱۲۵ و ۱۲۶ در باب حد لواط، در مواد ۱۳۲ و ۱۳۳ در باب حد مساحقه، مواد ۱۸۱ و ۱۸۲

در مورد حد مسکر، بند ۵ ماده ۲۰۰ در مورد حد سرقت در قانون مجازات اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است. لازم به ذکر است که قانونگذار در مورد حد قوادی و و محاربه راجع به این موضوع که آیا توبه موجب سقوط مجازات است یا خیر، سکوت کرده است؛ در مورد توبه محارب، علی رغم اینکه ماده ۲۱۱ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ صراحت بر این داشت که توبه محارب قبل از دستگیری موجب سقوط حد است، اما قانون مجازات اسلامی توجهی به توبه محارب نکرده است فقط در ماده ۱۹۴ به توبه محارب در مدت تبعید اشاره کرده است، البته با استناد به آیه ۳۴ سوره مائده و روایات وارده و اجماع فقهای شیعه و با توجه به ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری (و ۲) مصوب ۱۳۶۸ و وحدت ملاک بین کلیه جرایم مستوجب حد (به جز حد قذف که جنبه حق الناس دارد) در این زمینه در صورت توبه محارب قبل از دستگیری، مجازات ساقط خواهد شد. استدلال اخیر را در مورد توبه مرتکب قوادی هم می توان به کار برد و گفت که در صورت توبه مجازات او ساقط خواهد شد. گفتنی است علاوه بر این، توبه موجب سقوط حد در جرایمی که جنبه حق اللهی دارند می شود موجب سقوط مجازات تعزیری نیز می شود، لذا اگر عمل ارتكابی موجب تعزیر شود و بزهدار قبل از قیام بینه توبه نماید تعزیر ساقط می شود چرا که اطلاعات موجود در این باب (توبه)، تعزیر را شامل می شود و این از باب قیاس اولویت نمی باشد و اکثراً به سوره شوری آیه ۲۵ استناد می کنند زیرا لازمه قبولی توبه، عدم عقوبت است.^۱

در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی قانونگذار در ۲ ماده از توبه بحث کرده است: یکی تبصره ماده ۵۱۲ است و دوم ماده ۵۲۱، در تبصره ۵۱۲، مقنن مبهم سخن گفته است و معلوم نیست به چه مناسبتی از بین جرایم مختلف که همه در زمره جرایم علیه امنیت هستند فقط دو جرم را انتخاب کرده است.^۲ دیگر آنکه توبه را در جرایم خاصی که در زمان جنگ اتفاق افتاده باشد پذیرفته، مثلاً لشگر اسلام در حال جنگ با اجانب است و شخصی در درون این لشگر برای اجانب جاسوسی کند و اطلاعات بسیار مهمی را به آنها مخابره کند؛ تبصره ماده ۵۱۲ به صراحت، می گوید چنانچه قبل از دستیابی نیروهای نظام به او توبه کند، مشمول ماده ۵۰۹ که اشد مجازات را در نظر گرفته نمی شود، حال اگر همین جرم در زمان صلح رخ دهد که به طبع خطر کمتری نسبت به زمان جنگ برای جامعه دارد و مرتکب توبه کند، توبه

۱- هوألذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السیئات...

۲- دو جرم عبارتند از: أ- تحریک مردم به جنگ و کشتار به قصد برهم زدن امنیت کشور ب- همکاری با دول خارجی متخاصم بر علیه جمهوری اسلامی

اش مشمول تبصره ماده ۵۱۲ نمی شود بلکه طبق ماده ۲۲ق.م.ا. قاضی می تواند مجازات را تخفیف یا تبدیل کند.

نتیجه

۱. اصل کرامت ذاتی انسان، اقتضا می کند که آبروی او بسان جان و مالش، محترم شمرده شود.
۲. گاهی در اثر رفتار بزه کارانه دیگران، یا خود فرد و یا خطاهای قضایی و قانونی، اعتبار افراد، مخدوش می گردد که هر کدام در جای خود بررسی شد.
۳. اعاده حیثیت عام در مواردی بود که دیگران باعث از بین رفتن آبروی شخص گشته اند. این هتک ممکن است توسط بزه هایی مانند: تهمت، قذف، فحاشی و . . . و یا بواسطه خطای قضایی و قانونی، پدید آمده باشد. مبانی مشروعیت این اعاده در آیات قران، روایات و حکم عقل و بنای عقلا، وجود دارد.
۴. اعاده حیثیت خاص در مواردی است که فرد با ارتکاب جرم، خود سبب از بین رفتن آبرویش می شود و قانون نیز او را برای مدتی از تصدی برخی مناصب و مشاغل خاص، منع می کند. مهم ترین بنیان برای مشروعیت اعاده حیثیت خاص، نهاد توبه است که به فرد تائب این اجازه را می دهد تا زندگی تازه ای را آغاز کند و از جامعه نیز می خواهد تا او را مجددا در دامان خود پذیرا شوند.

منابع

- قرآن کریم

- ابن فهد حلی، جمال الدین، *المهذب البارع*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق
- اسرافیلیان، *جرائم قابل گذشت*، تهران، میزان، ۱۳۸۶
- انصاری، مرتضی، *رساله لا ضرر*، قم، مطبعه باقری، ۱۴۱۴ق
- الجبعی العاملی، زیدالدین بن علی، معروف به شهید ثانی، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ق
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *دایره المعارف حقوق* (دانشنامه حقوقی)، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *صحاح اللغة*، بیروت، مکتبه الحیاه، ۱۴۱۵ق.

- جهانگیر، منصور، **مجموعه کامل قوانین ومقررات جزایی**، به انضمام آرای وحدت رویه ونظریه های مشورتی اداره حقوقی دادگستری، تهران: نشر دیدار، ۱۳۸۸.
- حر عاملی، محمدبن الحسن، **وسائل الشیعه**، قم، موسسه آل البیت(ع)، ۱۴۱۴ق.
- خراسانی، محمد کاظم، **کفایه الاصول**، تهران:المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۲ ق.
- خمینی، سید روح الله، **المکاسب**، چاپخانه اطلاعات، ۱۳۷۵.
- ری شهری، محمد، **میزان الحکمه**، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۳.
- زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس**، بیروت، منشورات مکتبه الحیاه ۱۴۱۲ق.
- شریعت اصفهانی، فتح الله، **قاعده لا ضرر**، قم، بی تا.
- شیخ طوسی، ابن جعفر(محمد بن حسن بن علی)، **التبیان**، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
- _____، **المبسوط**، تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۱ ق.
- طباطبایی، سید علی، **ریاض المسائل**، بیروت، موسسه آل البیت(ع)، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، **المیزان**، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات محمدی طبرسی، فضل بن الحسن، **تفسیر مجمع البیان**، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق.
- عمید، حسن، **فرهنگ فارسی**، انتشارات امیر کبیر، تک جلدی، ۱۳۶۹.
- عوده، عبد القادر، **التشریح الجنایی الاسلامی**، انتشارات بعثت، ۱۴۰۳ق.
- عیاشی، نصر بن محمد بن مسعود، **تفسیر العیاشی**، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، **العین**، ایران، دار الهجره، ۱۴۰۹ق.
- فضل بن شاذان، الازدی النیسابوری، **الایضاح**، تحقیق سید جلال الدین حسینی ارموی ۱۴۱۲ق.
- فیروزآبادی، **قاموس المحیط**، انتشارات دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ۱۹۸۳م.
- قاضی مغربی، نعمان بن محمد، **دعائم الاسلام**، دار المعارف، ۱۳۸۳ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول الکافی**، تعلیقه محمدجعفر شمس الدین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسه الوفاء ۱۴۰۶ ق.
- محقق حلّی، جعفر بن الحسن، **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، انتشارات استقلال، چ ۲، طهران، ۱۴۰۹ ه. ق.
- محقق داماد، مصطفی، **قواعد فقه، مدنی ۲**، تهران، سمت، ۱۳۸۱.
- مدنی، سید جلال الدین، **حقوق اساسی و نهاد های سیاسی**، نشر همراه، بی تا.
- مرعشی شوشتری، سید محمد حسن، توبه، **فصلنامه دیدگاه های حقوقی**، شماره سوم، ۱۳۷۵.
- معین، محمد، **فرهنگ فارسی**، تهران:انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- مفید، محمد بن نعمان، **المقنعه**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ق.
- موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم، **فقه الحدود و التعزیرات**، دانشگاه مفید، ۱۳۸۵.
- موسوی بجنوردی، سید حسن، **القواعد الفقهیه**، قم، مؤسسه اسماعیلیان ۱۳۷۳.

- نراقی، ملا احمد، *عوائد الایام*، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ق.
- نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، بیروت، موسسه آل البیت، ۱۴۰۸ق.
- ولیدی، محمد صالح، *حقوق جزای عمومی*، تهران، سمت، نشر داد، ۱۳۸۵.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، *فرهنگ قرآن*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر و جمعی از محققان، *تفسیر راهنما*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۷۸.
- هندی، علامه علاء الدین، *کنز العمال*، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۳۹۹ ق.

